■ از مناقشه اعراب با رژیم صهیونیستی می‌توان به عنوان ریشه‌دارترین و پیچیده‌ترین مناقشه بین‌المللی یاد کرد؛ مناقشه‌ای که از زمان مهاجرت گسترده یهودیان در ۱۸۸۲ میلادی به بیت‌المقدس آغاز شد و بعد از گذشت بیش از یک قرن ادامه یافته است

پرونده ویژه؛ بررسی مواضع کشورهای عربی در قبال رژیم صهیونیستی از ۱۹۴۸ تا ۲۰۲۰

تبارشناسی سازش

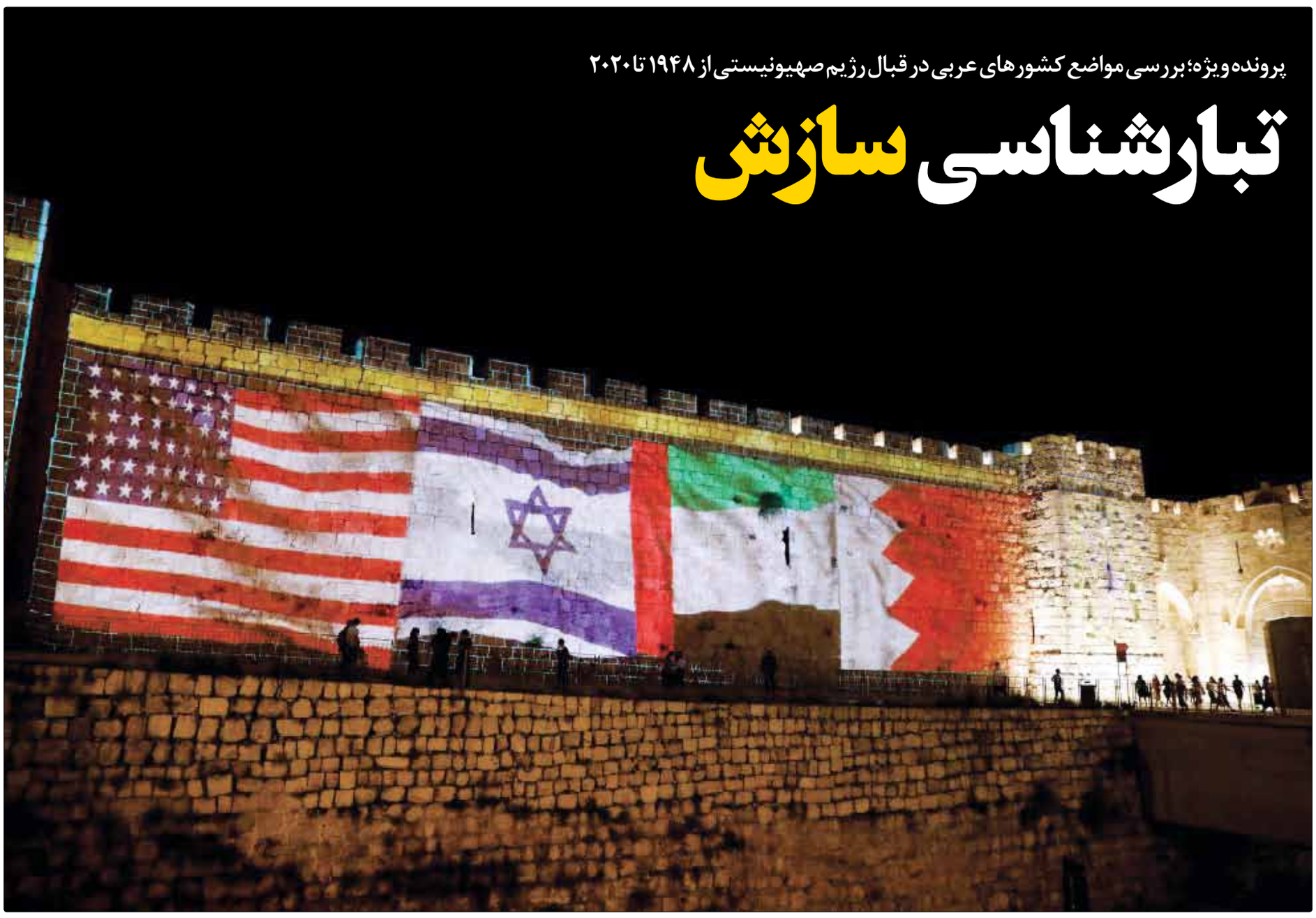

امیررضا مقومی
کارشناس ارشد مطالعات خاورمیانه

پس از ۲۶ سال، امارات عربی متحده ۱۳ آگوست ۲۰۲۰/ ۲۳ مرداد ۹۹، به عنوان نخستین کشور عربی حاشیه خلیج‌فارس و سومین کشور عربی- پس از مصر (۱۹۷۸) و اردن (۱۹۹۴)- روابط پنهان خود را با رژیم صهیونیستی علنی کرد. یک ماه پس از ابوظبی، منامه نیز توافق عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی را امضا و روابط دیرینه خود را با تل‌آویو آشکار کرد. با این حال به نظر می‌رسد این دومینوی عادی‌سازی، کشورهای عمان، سودان و دیگر دولت‌های عربی را دربرگیرد و به گفته «توماس فریدمن» ستون‌نویس نیویورک‌تایمز، یک زلزله ژئوپلیتیک، غرب آسیا را به لرزه درآورد و منطقه را بیش از پیش در دریایی از آنارشی غرق کند. در این نوشته برآنیم روابط عربی- صهیونیستی را در طول نزدیک به ۷ دهه مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم و با دیدی تحلیلی دلایل تغییر مواضع کشورهای عربی نسبت به اسرائیل را بیان کنیم.

از مناقشه اعراب با رژیم صهیونیستی می‌توان به عنوان ریشه‌دارترین و پیچیده‌ترین مناقشه بین‌المللی یاد کرد؛ مناقشه‌ای که از زمان مهاجرت گسترده یهودیان در ۱۸۸۲ میلادی به بیت‌المقدس آغاز شد و بعد از گذشت بیش از یک قرن ادامه یافته است. با فروپاشی امپراتوری ۶۰۰ساله عثمانی و به دنبال آن تاسیس رژیم صهیونیستی، بحران منطقه‌ای خاورمیانه به اوج خود رسید و مناقشه عربی-اسرائیلی به قلب مناقشات خاورمیانه تبدیل شد. با این حال کشورهای عربی خاورمیانه در طول چندین دهه مناقشه فلسطینی- صهیونیستی، موضع یکسانی در قبال مساله فلسطین نداشته‌اند. آنها در واکنش به رخدادهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای راهبردهای گوناگونی اتخاذ کردند؛ در بعد بین‌المللی تحولاتی همچون شکل‌گیری جنگ سرد بین شوروی و ایالات متحده و افول شوروی و فروپاشی آن و در نهایت تحولات پسا ۱۱ سپتامبر و در بعد منطقه‌ای نیز تحولاتی همچون شکل‌گیری ناسیونالیسم عربی، وقوع انقلاب اسلامی ایران، شکل‌گیری بیداری اسلامی در ۲۰۱۱ و در نهایت توافق هسته‌ای سال ۲۰۱۵ موسوم به برجام، باعث شده دولت‌های عربی راهبردهای گوناگونی از خود نشان دهند. به طور کلی مواضع کشورهای عربی در قبال مناقشه فلسطین و رژیم صهیونیستی را می‌توان از زمان تاسیس دولت یهود، به ۴ دوره زمانی تقسیم کرد: ۱- مقابله نظامی با رژیم صهیونیستی و حمایت کامل از آرمان فلسطین و آزادسازی آن (از ۱۹۴۸ تا ۱۹۷۸) ۲- پذیرش رژیم صهیونیستی به عنوان واقعیتی در منطقه و آغاز ارتباط اعراب با اسرائیل، در کنار حمایت از تشکیل کشور کوچک فلسطینی (از ۱۹۷۸ تا ۲۰۱۱) ۳- همگرایی بیش از پیش اعراب و رژیم صهیونیستی و ایجاد روابط غیررسمی (دفاکتو) با تل‌آویو (از ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰) ۴- شکل‌گیری دومینویی از علنی‌سازی روابط اعراب با رژیم صهیونیستی و شناسایی اسرائیل به صورت رسمی (دوژور) (از ۲۰۲۰ به این سو)

دوره نخست: کشمکش اعراب با رژیم صهیونیستی به پیش از تاسیس این رژیم بازمی‌گردد. دورانی که صهیونیست‌ها با حمایت انگلیس و در خلال جنگ اول جهانی توانستند به قلب خاورمیانه رخنه کنند و ادعای شکل‌گیری کشوری به نام اسرائیل را مطرح کنند. با این حال نخستین تنش تمام‌عیار عربی-اسرائیلی، یک روز بعد از زمان تاسیس رژیم صهیونیستی در ۱۴ مه ۱۹۴۸ آغاز شد. اعراب که در آن دوره تحت ایدئولوژی ناسیونالیسم عربی جمال عبدالناصر (رئیس‌جمهور مصر) قرار داشتند، خواهان آزادسازی کامل فلسطین بودند؛ به گونه‌ای که اعراب نه تنها به ۴۲ درصد زمینی که سازمان ملل متحد برای فلسطین معین کرده بود، قانع نبودند، بلکه درصدد بودند تمام سرزمین‌های اشغالی را در اختیار فلسطینیان بومی که در آن زمان ۷۵ درصد جمعیت فلسطین را تشکیل می‌دادند[1] قرار دهند. در طول این ۳ دهه، کشورهای عربی خاورمیانه سعی کردند با رویکردهای گوناگون، فلسطین را از چنگ رژیم صهیونیستی در آورند؛ اعراب در وهله اول تلاش کردند با توسل به جنگ، مانع از تشکیل کشور یهودی شوند و از این رو جنگ ۱۹۴۸ را تدارک دیدند. به رغم تلاش اعراب، جنگ ۱۹۴۸ که بعد از اعلام تاسیس رژیم صهیونیستی به وقوع پیوست، با شکست ارتش عربی به پایان رسید. لذا جنگ ۱۹۴۸ عدم یکپارچگی اعراب و وجود تعارض منافع بین کشورهای عربی را بیش از پیش نمایان کرد و زمینه‌های شکست اعراب در سال ۱۹۶۷ (جنگ ۶ روزه) و ۱۹۷۳ (جنگ رمضان یا یوم کیپور) را نیز فراهم کرد. در این بین مصر در سال ۱۹۵۶ بر سر کانال سوئز وارد جنگ با کشورهای اسرائیل، انگلیس و فرانسه شد و توانست با وجود خسارت‌های فراوان، منافع مصر را تامین کند و رویکرد پان‌عربیسم را قوت بخشد. بنابراین به طور کلی جنگ‌های عربی- صهیونیستی که با هدف آزادسازی فلسطین از چنگال صهیونیست‌ها طرح‌ریزی شده بود، با شکست اعراب و افزایش قدرت رژیم صهیونیستی خاتمه یافت. علاوه بر جنگ، اعراب سعی کردند با استفاده از قدرت نفتی خود، رژیم صهیونیستی و متحدانش را تحت فشار قرار دهند تا از این طریق بتوانند به خواسته‌های خود که آزادسازی اراضی اشغالی بود نائل آیند. متعاقب تحریم نفتی اعراب که حین جنگ ۱۹۷۳ اعمال شد، قیمت هر بشکه نفت از ۳ دلار به ۱۲ دلار رسید.[2] این اقدام اعراب که به شوک نفتی اول معروف شد، تاثیر بسیاری بر سیاست بین‌الملل و اقتصاد جهانی گذاشت که در نهایت به نفع اعراب تمام شد و رژیم صهیونیستی را مجاب کرد از اقدامات توسعه‌طلبانه خود عقب‌نشینی کند.

اعراب علاوه بر توسل به جنگ و استفاده ابزاری از نفت، سعی کردند با تاسیس سازمان کنفرانس اسلامی و تلاش‌های دیپلماتیک، موضوع فلسطین را در سطح بین‌المللی پیگیری کنند تا از این طریق بتوانند بر اهداف خود که همان تشکیل کشور فلسطین و اعلام نامشروع بودن رژیم صهیونیستی بود، تاکید کنند. از این باب کشورهای عربی- اسلامی در سال ۱۹۶۹، بعد از آتش زدن مسجدالاقصی که توسط یک یهودی تندرو انجام شد، سازمان کنفرانس اسلامی (OIC) را پایه‌گذاری کردند. این سازمان که به ابتکار عربستان سعودی پایه‌گذاری شد، یکی از اهدافش پشتیبانی از مبارزه ملت فلسطین و کمک به این ملت در جهت بازپس گرفتن حقوق خود و آزاد کردن سرزمین فلسطین بوده است.[3] از سوی دیگر کشورهای عربی در قبال طرح‌های صلح خاورمیانه همچون طرح راجرز (۱۹۶۹) و کنفرانس بین‌المللی ژنو (۱۹۷۳) مواضعی در حمایت از آرمان فلسطین و تاکید بر خواسته‌های مردم فلسطین گرفتند. به‌رغم این تلاش‌ها، از یک سو عدم انسجام اعراب و تعارض منافع بین کشورهای عربی و از سوی دیگر حمایت کشورهای غربی از رژیم صهیونیستی موجب شد اعراب نتوانند به هدف خود برسند و اراضی اشغالی را آزاد کنند. با این حال در طول این سه دهه، میزان و شدت حمایت کشورهای عربی از آرمان فلسطین متفاوت بود؛ کشورهای مصر، سوریه و عراق (در برهه‌هایی از زمان) در حلقه اول حمایت از آرمان فلسطین قرار داشتند و حمایت‌های همه‌جانبه‌ای از فلسطینی‌ها به عمل می‌آوردند و در حلقه دوم کشورهایی همچون عربستان سعودی قرار داشتند که حمایت‌های خود را به مساعدت‌های مالی و دیپلماتیک محدود می‌کردند. علاوه بر این کشورهای تازه‌تاسیس عربی همچون بحرین (۱۹۷۱) و امارات (۱۹۷۱) نیز به دور از این مناقشات، سعی در حفظ بنیان‌های پادشاهی خود داشتند و از این رو وارد کشمکش‌های عربی- صهیونیستی نمی‌شدند.

دوره دوم: شکست‌های پیاپی اعراب از رژیم صهیونیستی و مرگ جمال عبدالناصر به عنوان نماد مبارزه با رژیم صهیونیستی، اعراب را به سمت به رسمیت شناختن وضع موجود در فلسطین اشغالی سوق داد. امضای قرارداد کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ بین انور سادات (رئیس‌جمهور مصر) و مناخیم بگین (نخست‌وزیر اسرائیل)، آغازی بر پایان دشمنی اعراب با رژیم صهیونیستی بود. این سخن «هنری کسینجر» که «اعراب نمی‌توانند بدون مصر بجنگند»[4] نشان از نقش مهم مصر در مناقشه عربی- صهیونیستی بود که با توافق کمپ دیوید خنثی شد. با این توافق، مصر که بزرگ‌ترین همسایه اسرائیل محسوب می‌شد، از لیست دشمنان بالقوه رژیم صهیونیستی خارج و تابوی مصالحه با رژیم صهیونیستی در بین اعراب شکسته شد. افزون بر پیمان مصر با اسرائیل، توافق اسلو (۱۹۹۳) بین سازمان آزادی‌بخش فلسطین و رژیم صهیونیستی و توافق وادی عربه (۱۹۹۴) بین اسرائیل و اردن، دروازه‌های عادی‌سازی را بیش از گذشته به روی کشورهای عربی باز و زمینه‌های شکل‌گیری رابطه غیررسمی اعراب با اسرائیل را فراهم کرد. این در حالی است که اسرائیل به دلیل بافت مصنوعی و تحمیلی خود همواره با معضلات و تنگناهای امنیتی بسیاری مواجهه بوده و همواره دنبال کسب مشروعیت در خاورمیانه عربی-اسلامی است که با توافقات شکل گرفته تا حدودی توانست به این هدف خود نائل آید و خیالش از مرزهای جنوبی و شرقی آسوده باشد.

در این دوره، رخدادهای گوناگون منطقه‌ای همچون پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹/ ۱۳۵۷، و تحولات فرامنطقه‌ای همچون فروپاشی شوروی و شکل‌گیری نظام هژمونیک آمریکایی در سال ۱۹۹۱ و وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله آمریکا به خاورمیانه (افغانستان و عراق) دست به دست هم داد تا کشورهای عربی خاورمیانه با سرعت بیشتری به سمت غرب حرکت کنند. انقلاب اسلامی ایران که «میشل فوکو» آن را نخستین انقلاب پست‌مدرن جهان نامید، برآمده از آرای مردمی بود و موجب تشکیل نظام سیاسی متفاوت با نظام پادشاهی- قبیله‌ای اعراب شد. انقلاب ۱۹۷۹ ایران که در دل خود مفاهیم مقاومت، استکبارستیزی و مردم‌سالاری دینی را به همراه داشت، گفتمان جدیدی را تحت عنوان مقاومت ایجاد کرد که در تقابل با گفتمان‌های دیکتاتوری و پادشاهی عربی بود.

شیخ‌نشین‌های عرب که وجود حکومت دموکراتیک در غرب آسیا را به ضرر خود می‌دانستند، سعی کردند با نزدیک شدن به غرب، توازن قدرت را در مقابل ایران حفظ کنند؛ دولت‌های عربی خاورمیانه برای اینکه بتوانند اتحاد خود با واشنگتن را استحکام ببخشند باید از موضع‌گیری علیه رژیم صهیونیستی پرهیز و به مرور خود را به رژیم صهیونیستی نزدیک می‌کردند. علاوه بر انقلاب اسلامی ایران، فروپاشی اتحادیه جماهیر شوروی، عامل بسیار مهم دیگری بود که اعراب را به سمت پذیرفتن رژیم صهیونیستی به عنوان واقعیتی در منطقه هدایت و زمینه‌های آشتی عربی- صهیونیستی را ایجاد کرد. با فروپاشی شوروی، بعضی کشورهای عربی خاورمیانه، حامی سیاسی و تسلیحاتی خود را در مقابل غرب از دست دادند؛ به گونه‌ای که «رابرت ایندیک» سفیر آمریکا در رژیم صهیونیستی، فروپاشی شوروی را برداشته شدن مهم‌ترین و عمده‌ترین مانع در برقراری رابطه بین اعراب و اسرائیل تلقی کرد.[5] در نهایت تحولات پسا ۱۱ سپتامبر که حمله آمریکا به خاورمیانه را در برداشت، توازن قدرت را به نفع رژیم صهیونیستی سنگین‌تر کرد و اعراب را بیش از گذشته به دامان محور غربی- عبری حرکت داد. بنابراین اعراب بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ رویکرد محافظه‌کارانه خود را به دلیل هراس از واشنگتن تشدید کردند و روند عادی‌سازی با رژیم صهیونیستی را سرعت بخشیدند.

از این رو اعراب نه تنها در بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۲۰۱۱ شروع به مذاکرات رودررو با طرف صهیونیستی کردند، بلکه طرح‌های صلحی نظیر طرح صلح فهد در ۱۹۸۰ و طرح اتحادیه عرب در ۲۰۰۲ و ۲۰۰۷ را ارائه دادند. کشورهای عربی طبق این طرح‌ها، رژیم صهیونیستی را به رسمیت می‌شناختند و به حداقل حقوق فلسطینی‌ها رضایت می‌دادند؛ به رغم کوتاه آمدن اعراب از مواضع اصلی خود، رژیم صهیونیستی هیچ زمانی این طرح‌ها را مورد پذیرش قرار نداد و خواهان امتیازات دیگری از جانب اعراب شد. بنابراین در این دوره اعراب با انعقاد پیمان‌های کمپ دیوید، اسلو و وادی عربه، نه تنها قبح مذاکره با دشمن صهیونیستی را در بین اعراب ریختند، بلکه حتی همانند کشورهای بحرین و امارات وارد مبادلات بازرگانی، فرهنگی و امنیتی با تل‌آویو شدند؛ به طور مثال بعد از قرارداد اسلو، وزیر محیط‌زیست اسرائیل به بحرین سفر کرد و سلمان بن‌حمد آل‌خلیفه، ولیعهد بحرین نیز با شیمون پرز، رئیس‌جمهور سابق اسرائیل در سال ۲۰۰۰ دیدار کرد و در سال ۲۰۰۹ نیز شیمون پرز و تسیپی لیونی، وزیر خارجه سابق اسرائیل با پادشاه بحرین در نیویورک ملاقات کردند. روابط طرفین تنها به روابط سیاسی منحصر نشد و بحرین سال ۲۰۰۵ ممنوعیت واردات کالاهای اسرائیلی را لغو کرد و امتیاز بزرگی به اسرائیل مبذول داشت.[6] امارات عربی متحده نیز همچون بحرین رابطه پنهانی خود را با رژیم صهیونیستی پس از اسلو پیگیری و در سال ۲۰۰۸، ابوظبی قراردادی با یک شرکت سوئیسی متعلق به «ماتی کوچاوی» تاجر اسرائیلی، برای خرید تجهیزات نظارت برای دارایی‌های مهم امارات مانند میادین نفتی و سایر سایت‌های استراتژیک امضا کرد.[7]

کشورهای عربی در طول این دوره و در پی سیاست عادی‌سازی، نه تنها از گروه‌های سازشگر فلسطینی همچون سازمان آزادی‌بخش فلسطین و سازمان فتح حمایت به عمل می‌آوردند، بلکه آنها را برای رسیدن به توافقی جامع با رژیم صهیونیستی تحت فشار قرار می‌دادند تا از این طریق بتوانند مشروعیت لازم را برای ایجاد ارتباط با تل‌آویو فراهم کنند. در این دوران اعراب از گروه‌هایی که راهبرد مقاومت در مقابل اسرائیل را در پیش گرفته بودند، انتقاد می‌کردند و در جهت ناکامی آنها با رژیم صهیونیستی همکاری به عمل می‌آوردند به طوری که کشورهای عربی در پی حمله رژیم صهیونیستی به جنوب لبنان در سال ۲۰۰۶ میلادی که به جنگ ۳۳ روزه معروف شد، در اقدامی نادر، حزب‌الله لبنان را مورد انتقاد قرار دادند. در این باره عربستان سعودی با حمایت اردن، مصر، تشکیلات خودگردان فلسطین و چندین کشور حاشیه خلیج‌فارس، نه تنها حزب‌الله را به دلیل «اقدامات غیرمنتظره، نامناسب و غیرمسؤولانه» محکوم کرد،[8] بلکه به گفته «عاموس یادلین» رئیس اطلاعات ارتش رژیم صهیونیستی بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹، سعودی در طول جنگ ۳۳ روزه از رژیم صهیونیستی حمایت اطلاعاتی به عمل می‌آورد.[9] وزیر وقت خارجه عربستان، شاهزاده سعود الفیصل در این باره گفت: «این اقدامات [مقاومت حزب‌الله] کل منطقه را به سال‌ها قبل بازمی‌گرداند و ما نمی‌توانیم آن را بسادگی قبول کنیم».[10]

از سوی دیگر کشورهای عربی خاورمیانه در طول جنگ ۲۲ روزه که در دسامبر ۲۰۰۸ بین رژیم صهیونیستی و گروه‌های مقاومت فلسطینی در نواز غزه رخ داد و موجب شهادت بیش از هزار و ۴۰۰ نفر شد، نه تنها از گروه‌های فلسطینی حمایت نظامی یا اقتصادی به عمل نیاوردند، بلکه مصر، عربستان سعودی، تونس و نیمی از کشورهای عربی دیگر، به بهانه جلوگیری از تنش بین دولت‌های عربی، از برگزاری نشست فوق‌العاده اتحادیه عرب در دوحه سر باز زدند. از سوی دیگر کشور مصر در یک اقدام بی‌سابقه شروع به همدردی با رژیم صهیونیستی کرد و مرزهای خود را بر روی مردم نوار غزه بست و نوار غزه را تحریم کرد به طوری که این اقدام قاهره اعتراضات بی‌سابقه‌ای را علیه مصر ایجاد کرد.[11]

دوره سوم: با شروع سال ۲۰۱۱ میلادی، ارتباط بین اعراب و اسرائیل شکل دیگری به خود گرفت. وقوع بیداری اسلامی، اشتراک منافعی بین کشورهای عربی و رژیم صهیونیستی ایجاد کرد که موجب نزدیکی بیش از پیش طرفین شد. اواخر سال ۲۰۱۰ میلادی، خودسوزی «محمد بوعزیزی» دومینویی از انقلاب‌های عربی را آغاز کرد که به بیداری سوم عربی[12] شهرت یافت؛ دومینویی که با سقوط زین‌العابدین بن‌علی، دیکتاتور تونس شروع شد و در ژانویه ۲۰۱۱ به میدان التحریر قاهره رسید و حسنی مبارک را از اریکه قدرت به زیر کشاند. بیداری سوم عربی صرفا به کشورهای شمال آفریقا محدود نشد، بلکه اعتراضاتی را در کشورهای غرب آسیا همچون عربستان سعودی، بحرین، سوریه و دیگر کشورهای عربی به وجود آورد. سقوط بن‌علی، مبارک و علی عبدالله صالح، زنگ هشدار را در دیگر کشورهای عربی خاورمیانه به صدا در آورد. این کشورها که روند دموکراتیزه شدن را به ضرر حکومت‌های پادشاهی و دیکتاتوری خود می‌دانستند، در تلاش بودند با کمک قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بر مشکلات‌شان فائق آیند. علاوه بر دولت‌های عربی، رژیم صهیونیستی نیز انقلاب‌های سال ۲۰۱۱ را تهدیدی علیه امنیت ملی خود قلمداد می‌کرد، چرا که خیزش‌های مردمی سال ۲۰۱۱ جهان عرب، نظم موجود و واقعیت‌های استراتژیک منطقه را تغییر داد و ترتیبات سیاسی و امنیتی نوینی خلق کرد که در تضاد با امنیت کشورهای عربی و رژیم صهیونیستی بود به طوری که «آویگدور لیبرمن» وزیر وقت خارجه رژیم صهیونیستی، بزرگ‌ترین تهدید اسرائیل را موفقیت انقلاب مصر و دموکراسی در آن کشور می‌دانست.[13] بنابراین تحولات سال ۲۰۱۱، کشورهای عربی خاورمیانه و رژیم صهیونیستی را بیش از پیش به یکدیگر نزدیک کرد. تل‌آویو که حیات دولت‌های عربی محافظه‌کار را به نفع خود می‌دانست، از سقوط متحدان خود هراسان بود و از سوی دیگر نیز کشورهای عربی خاورمیانه، ترس از نفوذ فزاینده ایران و محور مقاومت را بهانه‌ای قرار داده بودند که به آمریکا و رژیم صهیونیستی نزدیک‌تر شوند و به یک همگرایی نسبی برسند؛ این همگرایی عربی-صهیونیستی را می‌توان در بحران سوریه و اذعان بر ساقط کردن بشار اسد مشاهده کرد. عامل دیگر افزایش روابط بین رژیم صهیونیستی و دولت‌های عربی خاورمیانه، نارضایتی دوجانبه اسرائیل و اعراب از سیاست‌های باراک اوباما، رئیس‌جمهور سابق آمریکا درباره ایران و منطقه خاورمیانه بود. آمریکا که از وقوع انقلاب‌های عربی در مصر و تونس حمایت به عمل آورد، خشم اعراب و اسرائیل را برانگیخت. افزون بر این، با امضای توافق هسته‌ای ایران و کشورهای ۱+۵ این خشم دوجانبه ابعاد بیشتری به خود گرفت به طوری که به اعتقاد بعضی کارشناسان، توافق هسته‌ای سال ۲۰۱۵ میلادی به تشکیل ائتلاف غیررسمی اسرائیل و کشورهای محافظه‌کار عربی منجر شد و در نتیجه دولت‌های محافظه‌کار عربی برای جلوگیری از به قدرت رسیدن اخوان‌المسلمین یا احزاب سیاسی متمایل به ایران درصدد جلب نظر غرب و عادی‌سازی روابط با اسرائیل حرکت کردند.

در این میان می‌توان ادعا کرد پیروزی دونالد ترامپ، نقطه عطفی در جریان عادی‌سازی روابط عربی- صهیونیستی بود. با پیروزی ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ میلادی روند عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل سرعت بیشتری به خود گرفت. از این زمان به بعد تمایل رهبران کشورهای عربی برای عادی‌سازی روابط‌شان با تل‌آویو عیان و با استقبال نتانیاهو، این اشتیاق دوسویه شد. سفر نتانیاهو به عمان در سال ۲۰۱۸ را می‌توان گامی مهم برای آشکار شدن روابط رژیم صهیونیستی و اعراب دانست. از سوی دیگر با روی کار آمدن ولیعهد جوان عربستان، محمد بن‌سلمان در سال ۲۰۱۷ میلادی، روابط اعراب و اسرائیل رشد بیشتری به خود گرفت. علاوه بر این با کودتای ۲۰۱۳ مصر و روی کار آمدن الفتاح السیسی، قاهره همچون گذشته در کنار رژیم صهیونیستی قرار گرفت و وفاداری خود را همچون گذشته به رژیم صهیونیستی ثابت کرد.

در این دوره امارات عربی متحده همانند بسیاری از کشورهای عربی، روابط خود را با اسرائیل گسترش داد به طوری که توانست در بعد امنیتی، فناوری پیشرفته هک تلفن‌های همراه را آگوست ۲۰۱۸ از گروه NSO رژیم صهیونیستی خریداری کند و در بعد نظامی نیز امارات و سعودی بسیاری از تمرینات مشترک نظامی را در کنار اسرائیل برگزار کردند؛ از جمله می‌توان به تمرینات نظامی «پرچم سرخ» که یک تمرین هوایی پیشرفته تحت نظارت نیروی هوایی ایالات متحده بود، اشاره کرد. علاوه بر این مارس ۲۰۱۷ و آوریل ۲۰۱۹، نیروی هوایی امارات در تمرینات نظامی موسوم به Iniohos در یونان، جایی که اسرائیل نیز در آنجا حضور داشت، شرکت کرد. علاوه بر سطح نظامی و امنیتی، در سطح دیپلماسی، فرهنگی و ورزشی نیز روابط بین اسرائیل و امارات برقرار بوده است. اکتبر ۲۰۱۸ وزیر فرهنگ و ورزش اسرائیل، میری ریگف برای بازدید عمومی از ابوظبی دیدار کرد و در همان زمان ایوب کارا، وزیر ارتباطات، در کنفرانس حقوقی اتحادیه بین‌المللی مخابرات (ITU) که در دوبی برگزار شد، به امارات سفر کرد. افزون بر این وزیر اطلاعات و خارجه اسرائیل، اسرائیل کاتز ژوئیه ۲۰۱۹ برای شرکت در یک کنفرانس زیست‌محیطی که توسط سازمان ملل متحد برگزار شد، به ابوظبی رفت و همچنین هیأتی از وزارت دادگستری اسرائیل به سرپرستی معاون دادستان کل، دینا زیلبر، برای شرکت در یک کنفرانس بین‌المللی ضدفساد در دسامبر ۲۰۱۹ از ابوظبی بازدید کرد.[14]

بحرین نیز همچون امارات در این دوره زمانی روابط خود را با رژیم صهیونیستی گسترده‌تر کرد به طوری که با رونق یافتن تجارت الماس اسرائیلی، تجار یهودی سال ۲۰۱۳ از سوی دولت بحرین دعوتنامه‌ای برای دیدار از بحرین دریافت کردند. در بعد نظامی- امنیتی نیز کانال اسکای‌نیوز آمریکا سال ۲۰۱۵ از مذاکرات بحرین برای خرید سامانه «گنبد آهنین» اسرائیل خبر داد. علاوه بر این بحرین، پس از اعلام قدس به عنوان پایتخت اسرائیل از سوی ترامپ، میزبان نشست موسوم به «صلح برای رفاه» در ژوئن ۲۰۱۹ (به منظور جذب سرمایه‌گذاری در مناطق فلسطینی بر اساس طرح «معامله قرن» دونالد ترامپ) بود و دیدار علنی وزیر خارجه بحرین با همتای اسرائیلی خود در حاشیه کنفرانس ادیان در واشنگتن در سال ۲۰۱۹ را نیز می‌توان نمونه دیگری برای رابطه علنی بین بحرین و اسرائیل دانست.[15]

ادامه در صفحه ۶

■ قیمت نفت از ۱۹۴۰ تا ۲۰۲۰